

www.shariaty.com

www.mozaffarshariaty.com

پایگاه علمی ، ادبی و فرهنگی مظفر شریعتی



کانال یوتیوب



Telegram

کانال تلگرام



تویتر

دوست عزیزی در مورد نظامهای اقتصادی جهان از من پرسشی کرده اند که پاسخ من به این دوست عزیز این بود که من هیچ اطلاعی از علم اقتصاد ندارم بنابراین اظهار نظری هم نمیتوانم بکنم اما ایشان با ارسال یک فایل صوتی بر مشکلات نظام سرمایه داری کنونی و تاثیرش بر زندگی خودشان اشاره کردند و اینکه در کار و زندگی خود اغلب در گیر انتخاب بین انسانیت و یا موفقیت در کار و زندگی بهتر شده و میشوند و پیشرفت در کار و زندگی برایشان برابر شده است با پا گذاشتن بر آنچه انسانیت میدانند . چون در این زمینه وضعیت زندگی خودم من هم به صورت قاطع تحت تاثیر همین عوامل قرار داشته است مناسب دیدم تا دست کم نظر و انتخاب خودم را برای این دوست و یا همفکران و هم دردان دیگر بیان کنم .

حقیقتش به نظر من نظام سرمایه داری کنونی یکی از انواع زشت نظامهای اقتصادی است . و البته کمونیسم نیز نظام زشت دیگری است . اما اینکه چرا نظامها و جوامعی که بر این اساس داره میشوند در مقابل سایر نظامها بهتر و بیشتر پیشرفت کرده یا میکنند (پرسش اساسی این دوست عزیز) دلایل متعددی دارد . اول اینکه نظام سرمایه داری با یک خصیصه ی زشت بشری کاملا هماهنگ است ! و آن تمامیت خواهی است ! بشر متأسفانه موجودی تمامیت خواه است و ظاهراً یک ژن خدایی ! در اون هفته و فعال است که میخواد تا بالاترین حد ممکن کسب قدرت و امکانات پیش پرود و متأسفانه اغلب به هر قیمتی . اما از طرفی بشر دارای یک خصیصه ی بسیار نیرومند هم برای بقا میباشد . تلفیق این دو ویژگی باعث میشود که در یک نظام سرمایه داری این هر دو گروه با هم امکان حیات داشته باشند ! ضعفا و نیز مخترعان و مکتشفان و هنرمندان و ... در این نظام برای فعالیت و نیز بقا به ناچار به خدمت اقویا و قدرتمندان در می آیند و ثروتمندان و صاحبان قدرت نیز با استخدام ضعفا و نوابغ به قدرت و ثروت بیشتری میرسند ! اما جمع همین دو خصلت و گردش این چرخه ی نادرست ، خود عامل انهدام نهایی سیستم و آن جامعه نیز خواهد شد ! اما اینکه چرا در جهان کنونی برخی کشورها و جوامع سرمایه داری (نه همه) دست کم در زمینه های زیادی پیشرفت کرده و میکنند این است که در معدودی از این جوامع اندکی نیز عقل و منطق حاکم شده است و آن درک نیاز به قانون و رعایت آن

و نیز وجود سوپاپهای اطمینان تامین اجتماعی در سیستم اداره ی جامعه است . به این شکل که ثروتمندان میتوانند ثروتمند تر و قدرتمندان ، قدرتمند تر شوند ، اما نه به قیمت به خطر انداختن بقای کل جامعه . به همین دلیل به عنوان مثال در آمریکا غول سرمایه داری جهان ، هیچ شرکتی نمیتواند به مقام خدایی و یا همان بی رقیب شدن مطلق دست یابد و اگر شرکتی چنان غول و عظیم شود که کسی را یارای رقابت با آن نباشد ، دولت این شرکت را خرد کرده و تقسیم میکند تا اجزای آن باز با هم رقیب شوند . و یا به عنوان مثال در همین کشور ثروتی که در زمینه ی امور خیریه و مفید برای اجتماع اختصاص یابد از مالیات معاف میشود . به همین دلیل است که همه ی ثروتمندان به امور خیریه روی می آورند ، در واقع بیشتر به خاطر گریز از مالیات به همراه کسب محبوبیت اجتماعی است تا حقیقتاً جنبه های انسانی آن ، اما امری که در نهایت به نفع اجتماع هم تمام میشود . از طرف دیگر در چنین جوامعی کسب سود و ثروت نیز حتی در مواردی خاص از جمله صنایع نظامی ، دارویی و غذایی امری شانسی و باد آورده و یا ناشی از رانت‌های سیاسی نیست بلکه حاصل تلاش و کوشش فراوان دست اندر کاران میباشد . همچنین اگر چه در برخی از صنایع خاص ارزش افزوده ی بسیار زیاد کالاهای تولید شده دلایل غیر اقتصادی نیز دارد اما از برخی محصولات خاص که بگذریم در مجموع سود های تجاری نیز دارای ضوابط معقولی است که رقابت و نیز رعایت حقوق تولید کننده و مصرف کننده را تضمین و حفاظت میکند . در واقع در این جوامع ستون های سالم و مستحکمی هم وجود دارد که توانسته است زیر بار نظام سرمایه داری همچنان دوام بیاورد و حتی رشد کند . که برخی از این ستونها کاملاً فرهنگی و مردمی نیز هستند . از جمله فرهنگ کار و تلاش بدون در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی . اما متأسفانه مشکلی که این دوست عزیز و نیز خود من و احتمالاً بسیاری از ما با اجتماع خودمان با آن درگیر هستیم این است که کسب و کار در جامعه ی ما دیگر نه در حوزه ی عقل و منطق و وجدان و انسانیت قرار دارد و در در پناه قوانینی منطقی و درست و مساوی برای همگان . به همین دلیل است که با باز کردن یک مغازه یا کسب و کار کوچک میخواهیم و مهمتر از آن اینکه میتوانیم و عاملی در مقابلمان قرار ندارد که یکی دو ساله به اندازه ی هفتاد سال بهره برداری کنیم ، و اگر نخواهیم که چنین باشیم ، همانطور که من نبودم و این دوست عزیز نیست و بسیاری نیستند ، اما چون در زنجیره ی معیوبی که عنوان شد قرار میگیریم ، راهی جز تغییر شکل و تبعیت و یا خروج از آن و تحمل دشواریهای ناشی از آن نخواهیم داشت . و البته جامعه نیز پس از مدتی تاوان خروج نیروهای صادق از خط اقتصاد را به سختی پس خواهد داد .

من سالهای بسیاری است که تنها از تدریس زندگی را در حد تهیه ی کتابی برای خواندن و روشن نگاه داشتن چراغی برای مطالعه میگذرانم ، چرا که قادر به همکاری با هیچ شرکت یا موسسه ای نبوده ام و قابلیت ایجاد هر منبع درآمدی که فرنگی ها به آن بیزینس میگویند را هم نداشته و ندارم . نه اینکه قابلیت فیزیکی اش را نداشته باشم ، بلکه چون قابلیت شخصیتی اش را ندارم ! . در جوانی همانطور که در "[اسم من هیچکس است](#)" به تفضیل توضیح دادم ، به تعمیر لوازم الکترونیکی روی آورده بودم اما متوجه شدم سیستمی که اتفاقاً شامل خود مردم به عنوان مشتریان این نوع خدمات هم بود ، بر اساس ، اصل دروغ و تقلب بنیاد گذاشته شده است ! در تعمیر یک وسیله ی الکترونیکی ممکن است شما پس از کسب همه ی دانش و مهارتهای لازم ، ساعتها و یا روزها وقت صرف کنید تا اشکال یک دستگاه الکترونیکی را در تنها قطع یک مدار کشف و با یک لحیم ساده برطرف کنید . اما نمیتوانید به مشتری بگویید دستگاه شما با یک لحیم درست شد چون میخواهد با یک تشکر با شما خدا

حافظی کند ! به ناچار حتی برای دریافت حق معقول خود باید بگویید آی سی اش سوخته و گیر نمی آید یکی قرار است تهیه کند و ... و سرانجام ، فلان قیمت کلان برای آن آی سی و این مبلغ جزئی اجرت که قابلی هم ندارد ! (1) و من اهلش نبودم . بنابراین برای هیچ شرکت و تعمیرگاهی نمیتوانستم کار کنم . در حالیکه در جوامع سرمایه داری که نام بردم خدمات فنی تعرفه ای و البته بسیار هم بالا دارند ، چنانکه تعمیر یک وسیله را چنان گران تمام میکند که خرید مدل جدیدش به صرفه تر باشد . یعنی هم سیستم محفوظ میماند و چرخ تولید کنندگانش میچرخد و هم چرخ زندگی خدمات دهندگان بدون نیاز به دروغ و تقلب . لذا من شخصا و به صورت خصوصی کار میکردم ، اما متأسفانه باز هم مردم خواهان دروغ و فریب بودند و نه صداقت و درستی ! به خاطر دارم ویدئویی را برای همسایه ای تعمیر کردم و در فاکتورش نوشتم ترانزیستور یک عدد هزار تومان ، دستمزد ده هزار تومان ، تا سالها آن همسایه هر جا مینشست با گله مندی میگفت فلانی برای من اینطوری فاکتور نوشته ! در واقع چیزی که او میخواست این بود که من به دروغ بنویسم ترانزیستور ده هزار تومان اجرت هم قابل نداره ! مدتی بعد به دنیای کامپیوتر وارد شدم و در چند شرکت کامپیوتری مشغول به کار شدم اما ماجرا تفاوتی نداشت ! و البته تاکید میکنم که سیستم شرکت یا واحد اقتصادی را وادار میکند که چنین باشید چون در غیر این صورت امکان پرداخت هزینه ی آب و برق واحد تجاری یا کسب و کار خود را هم نخواهید داشت . بناچار باز هم به صورت شخصی برای مشتریهای خصوصی ام خدمات فنی ارائه میکردم از جمله سیستم جمع میکردم . روش من این بود که به متقاضی میگفتم که هزینه ی سیستم مورد نظر شما میشود قیمت قطعات خریداری شده با فاکتور خرید + فلان مقدار دستمزد و به همین روش هم کار میکردم . قطعاتی که هنگام خرید ، فروشنده از شما میپرسد " چقدر بنویسم ؟! " و وقتی من میگفتم همان قیمتی که میفروشی تعجب میکرد . البته باز هم تاکید میکنم که آنها در سیستمی قرار داشتند که چاره ای جز آن نداشتند و تازه با همین شرایط هم معمولاً تنها چند سال قادر به فعالیتی بودند که به ورشکستگی می انجامید . تقریباً همه ی همکاران تحصیلکرده ی من در شاخه ی کامپیوتر در نهایت یا مهاجرت کردند و یا به کارهای دلالی و خرید و فروش مسکن یا اتوموبیل روی آوردند که شرایط و نحوه ی کار و خرید و فروش آنها را هم خود بخوبی میدانید ! به خاطر دارم در جوانی یک اتوموبیل پژوی 404 قراضه داشتم که موتورش به دلیل نوع خاصی تعمیر قابلیت استفاده از ضد یخ را نداشت . وقتی که میخواستم آن را بفروشم این عیب و یا سایر عیوبش را میگفتم و کسی هم نمیخرد . تا در نهایت به عنوان یک اتوموبیل اوراقی فروختمش . همسایه ای هم داشتیم که فرد معتقد و مذهبی بود و مغازه ای در بازار داشت اما ماه رمضان به صورت کلی مغازه را میبست و از خانه بیرون نمیرفت تا سحر بیدار بود و بعد از سحری میخوابید . روزی از او پرسیدم که چرا ماه رمضان کارش را تعطیل میکند؟! گفت " کار من با دروغ است ! بنابراین ماه رمضان سر کارم نمیروم "

پس از ازدواج چون همسرم ترجیح میداد من شغل ثابتی داشته باشم با معرفی دوستی برای یک فرصت شغلی به سازمانی معرفی شدم . در آن سازمان فردی که به او معرفی شده بودم به من گفت شنیده ام آدم بخصوصی هستی و خلاصه دستت کج نیست ، خیلی خوب است و من هم مثل شما هستم اما اگر میخواهی اینجا کار کنی شرطش این است که سرت پایین باشد ! میخواهی درست باشی ، باش ، اشکال ندارد ، اما نباید مانع کار دیگران بشوی ! و از آن پس بود که من به همان زندگی حداقل و با اتکا به تدریس کامپیوتر و یا انجام خصوصی برخی تعمیرات سیستمهای الکترونیکی و کامپیوتری رضایت دادم و البته به این دلیل که همسر نازنینم افسانه در این مسیر بس دشوار یار و همراه بود

و قانع تر از من به آنچه در زندگی حق داشت که داشته باشد اما به خاطر این ویژگی من از آنها محروم شده بود. روانش شاد و یادش گرامی

بنابراین دوست من میبینی که درک میکنم چه میگویی اما همه ی این دشواریها و شرایط بد و نامناسب هم به معنی غیر ممکن بودن یک زندگی سالم انسانی و یک فعالیت اقتصادی سالم نیست. البته بدیهی است زندگی کاملا مطلوبی بدست نخواهد آمد اما دست کم میتوان با وجدان آسوده خوابید. ضمن اینکه گاهی هم شانس یار میشود و در زندگی با افرادی مشابه برخورد میکنی. من شخصا از این شانسها هم کم نداشته ام. نمونه اش همسری که پیدا کردم و یا برخی دوستان و آشنایان. کسانی که آنها هم تصمیم گرفته بودند اگر چه با دشواری اما سالم زندگی کنند. به هر حال خوشبختانه در هر شرایطی انسانیت و درستی و صداقت قابلیت ظهور دارند و اتفاقا در شرایط دشوار ارزش بیشتری پیدا میکنند. از نظر من آنچه اهمیت دارد این است که نگذاریم این خصوصیات در ما تحت تاثیر شرایط بیرونی از بین برود. چند روز پیش در مسیری سوار یک ماشین کرایه خطی شدم. مسافری در هنگام پیاده شدن ده هزار تومان داد اما فراموش کرد صبر کند و بقیه ی پولش را بگیرد. راننده اتوموبیل را نگه داشت و دنبالش دوید و باقیمانده ی پولش را به او داد. اطمینان دارم آن شخص روزی تحت تاثیر این اقدام عمل مشابهی انجام خواهد داد و مشاهده ی این قبیل انسانها در هر شغل و مقامی امید به پیروزی شرافت انسانی را حتی در این سیاهی خوفناک همچنان زنده نگه میدارد.

اما در مورد نظامهای اقتصادی که پرسیده بودی، به نظر من بشر برای بقا آن هم در قالب انسانی چاره ای نخواهد داشت جز اینکه با استفاده از فناوریهای در دسترس کنونی و با توجه به احترام به خصوصیات و نیازهای همگانی و برابر انسانها و در عین حال توجه به تفاوت توانایی های آنان، چنان نظام اقتصادی ایجاد کند که چیزی بین سرمایه داری و کمونیسم باشد تا در چنین نظامی که تنها به کمک فناوری های امروزی در زمینه ی کامپیوتر و اطلاعات میتواند میسر باشد، افراد یک جامعه با هر میزان از توانایی یا استعداد از عقب افتاده ی ذهنی گرفته تا نابغه های در هر زمینه ای، نه از حداقلی عادلانه که متناسب با شرایط جامعه ی محلی و سپس جامعه ی جهانی تعیین میشود، پایین تر سقوط کند و نه از حداکثری که آن را هم شرایط محلی و جهانی تعیین میکند، بیشتر صاحب امکانات شخصی شود. در این سیستم احتمالا خیالی! اما به نظر من ممکن و لازم الاجرا برای بقای بشریت، نابغه ی جراحی چشم و قلب و مغز هم که باشی و یا کاشف حیاتی ترین داروها و یا هر متخصص، مخترع، هنرمند، ورزشکار و نمیتوانی از سطحی در زندگی خصوصی بالاتر بروی، اگر چه میتوانی ثروتمند هم باشی اما ثروتی که تحت نظارت و اراده ی خودت و حتی به نام خودت برای جامعه هزینه شود. هیچ سیستمی نباید بتواند جلوی یک کاشف، مخترع، متفکر، هنرمند، ورزشکار و یا هر کار آفرینی که آفرینش او در حیطه ی نیازهای انسانی جامعه باشد را بگیرد و هر مخترع و متخصص و کار آفرینی هم حق دارد از مزایای آنچه خلق میکند بهره مند گردد و حتی منافع آن را در تحقیقات دیگر خود هزینه کند، خصوصیتی که معمولا این قبیل افراد دارند، ممکن است پیروز شود و ثروت و امکاناتش افزایش یابد و یا شکست بخورد و نابودش کند. درست مانند آنچه در نظامهای سرمایه داری کنونی رخ میدهد، اما تفاوت آن باید این باشد که حاصل این موفقیتها به جامعه تزریق شود و آن شخص مخترع یا متخصص یا مبتکر یا هنرمند و ورزشکار و ... در زندگی شخصی نتواند از حدی به عنوان مثال ده برابر فردی در موقعیت حداقل، در زندگی شخصی بهتر و بالاتر زندگی کند. اگر چه این فرد میتواند دهها هواپیما هم داشته باشد اما هواپیماهایی که به جامعه و البته خود او

هم سرویس میدهند . در چنین جامعه ای یک فرد میتواند از راه استعداد و تلاش خود هزاران کارمند و دهها کارخانه و برج و ساختمان داشته باشد ، اما در عین حال در زندگی شخصی اش حداکثر ده برابر راحت تر از افراد حداقل جامعه از اقتصاد شخصی بهره برداری خواهد کرد و نه اینکه هواپیما و فرودگاه و جزیره و حتی ارتش شخصی داشته باشد . توالت و وان حمامش از طلا باشد و در حالیکه دیگرانی از فقر غذایی در رنج باشند او در استخر شیر شنا کند ! متاسفانه در غالب انسانها زنی برای جلوگیری از این تمامیت خواهی وجود ندارد ! اما آیا این شدنی است ؟ به نظر من آری اما فقط و فقط به کمک ملتی آگاه و انسان و دولتی مقتدر و در خدمت جامعه و البته با کمک فناوریهای مدرن کامپیوتری و اطلاعاتی روز . وضعیتی درست مانند یک هواپیمای جت امروزی که با استفاده از فناوریهای پیچیده ای پرواز کرده و هدایت و کنترل میشود . در واقع تلفیقی از همین سیستم های مالیاتی و نیز تامین اجتماعی موجود در چند کشور پیشرفته ی جهان ، اما قرار داده شده در چهارچوب نظامی که نه سرمایه داری است و نه کمونیسم بلکه نظامی بر مبنای مهربانی انسانی ، عدالت انسانی و حقوق بشر و غیر بشر . و البته احتمالا چنین نظامی هم جز در همان آرمان شهرهای خیالی قابلیت تحقق نخواهد داشت .

مظفر شریعتی

آبان 1397

1- بد نیست به چند ویژگی رفتار اقتصادی و تجاری خودمان از تجارب شخصی ام اشاره ای بکنم :

قابلی نداره !! این واژه ی قابلی ندارد !! هم یکی از مصیبت های اجتماع ماست که نشان دهنده ی شخصیت فرهنگی ما نیز میباشد ! فروشنده یا هر نوع خدمات دهنده ای بدون تقریبا هیچ استثنایی در پاسخ در خواست مبلغ هزینه میگوید " قابلی ندارد ! " اما وای اگر یک ریالش را بخواهی ندهی !

چانه زنی ! چانه زنی یعنی من میدانم دروغ میگوی و باید تخفیف بدهی ! فروشندگان ما قیمت کالاهایشان را بسیار بالاتر عنوان میکند زیرا میدانند مشتری بر سر قیمتش چانه میزند و مشتری هم میدانند که فروشنده حقیقتش را نمیگوید پس باید چانه بزند . و البته اشکال اینجاست که اگر اتفاقا یک نفر چانه نزند مثل خود من فروشنده به روی خود هم نمی آورد و آن را سود خود حساب میکند و اینکه روز خوبی داشته است ! بگذریم که قیمت را هم بر اساس قیافه و تیپ مشتری مشخص میکند . خریداری که به محض اینکه پایش را هم از مغازه بیرون گذاشت دیگر نه از آن فروشنده ی مهربان خبری خواهد بود و نه از آن همه تضمین و ضمانت ! چند باری هم که از یک مغازه خرید کردی و به قول معروف آشنا شدی با جمله ی معروف " برای شما ! " اجناس را دولای و پهنا برایتان حساب میکند چون به خاطر همین آشنایی اندک میدانند که با او در گیر نمیشوی ! دوستی تعریف میکرد که در یکی از همین کشور های سابقا عقب مانده ی همسایه ، یک سشوار میخرد . شب در هتل سشوار را به برق میزند که ناگهان میسوزد . همسرش میگوید فردا برو به فروشنده بگو ، مرد بر طبق عادت ایران میگوید " امکان نداره قبول کنه " به هر حال میروند و ماجرا را به فروشنده میگویند . فروشنده ضمن کلی عذر خواهی یک دستگاه سشوار نو به آنها میدهد و هزینه

ی رفت و آمدشان را هم حساب میکند و میگوید اشتباه از ما بوده که برای شما خوب توضیح نداده بودیم که این دستگاه با دو ولتاژ متفاوت کار میکند و این باعث سوختن وسیله ی شما شده است . این فروشنده میدانست که این خریداران مسافر و غریبه هستند و دیگر هرگز آنها را نخواهد دید اما اصول کاری و اخلاقی خودش را زیر پا نگذاشت . مورد دیگری یکی از آشنایان تعریف میکرد که برای عقد یک قرار داد تجاری بزرگ به ایتالیا رفته بود ، کشوری با مردم و فرهنگی تقریباً مشابه خودمان . ساعت یازده صبح با مدیر آن شرکت قرار ملاقات داشته است ، در راه این ایرانی عزیز فروشگاههای نظرش را جلب میکند و به آنجا میرود ، راهنما و مترجمش به او هشدار میدهد که به قرار دیر خواهید رسید و ایرانی محترم مطابق روال سرزمین خود میگوید مهم نیست درستش میکنم . و نیم ساعت دیر به قرار میرسند . مدیر شرکت علت را میپرسد ایرانی میگوید " در ترافیک ماندم " . اما مترجم حقیقت را به مدیر شرکت میگوید و در پاسخ اعتراض آن ایرانی محترم میگوید " من از شما پول میگیرم که مترجم شما باشم نه اینکه برایتان دروغ بگویم " و سرانجام در زمینه ی خدمات فنی و تعمیرات دوستی تعریف میکرد که در یکی از همین کشورهای سرمایه داری معروف ماشین لباس شویی اش خراب شده بود و زنگ میزند برای تعمیرش . دوستم میگفت دو نفر آقای شیک پوش در زدند ، با یک ماشین ون که در واقع یک کارگاه سیار بود آمده بودند . ابتدا لباس کار بسیار تمیز و مرتبی به تن کردند سپس از من محل ماشین را پرسیدند و همین . یک ساعت بعد ماشین و آشپزخانه را تمیز و سالم تحویل دادند ، پولشان را گرفتند و رفتند . حالا اگر تجربه ی تعمیراتی اینگونه در کشور خودمان داشته باشید میدانید که پس از کلی بد قولی و انتظار یک موتور سوار با سر و وضع کثیف و یک گونی کوچک کثیف تر که چند تا آچار شکسته داخلش قرار گرفته وارد خانه تان میشود و پس از کلی غر غر کردن و ناله و نفرین این و آن در حالیکه هیچ ابزاری با خودش ندارد شما را به دنبال تهیه ی ابزار و لوازم مورد نیازش میفرستد و بعد از کلی مصیبت هم ماشین شما را باز کرده و وسط آشپزخانه تان رها میکند و میرود تا قطعه ی مورد نیازش را بیاورد و یا با هزار بدبختی یک جوری راهش می اندازد و سرانجام یک ماشین لباس شویی زخمی و صدمه دیده در چند محل دیگر و یک آشپزخانه ی چرب و کثیف تحویلتان داده و از خانه بیرون میرود ! اگر تجربه ی در گیر شدن با بنا و نقاش و مکانیک و و نیز متاسفانه هر نوع خدمات فنی و تخصصی در هر زمینه ای حتی پزشکی را داشته باشید ، باز هم بخوبی میدانید که این ویژگی های فرهنگی و رفتاری ما عمومی است !! روزی شخصی برای نصب یک وسیله برای همسایه ناچار به استفاده از فضای مشترک با خانه ی من را داشت . میخواست یک شیشه ی بزرگ را از محلی خارج کند . من یک جفت دستکش کار و یک کلاه ایمنی برایش آوردم ، اما گویی که به او توهین کرده باشم آنها را به کناری انداخت ! رفت بالای داربست و با احمقانه ترین روش ممکن شیشه را جدا کرد که شیشه شکست و دستش را برید و هم خودش و هم همسایه ما را به درد سر انداخت . و اینجاست که میتوانیم متوجه نقش فرهنگ رفتاری تک تک مردم یک سرزمین در وضعیتی که بدان گرفتارند را دریابیم ، و اینکه چرا با وجود همه ی معایب نظامهای سرمایه داری در برخی از جوامع تحت سلطه ی آن ، وضعیت مردم جامعه بهتر از سایر جوامع با نظامهای اقتصادی دیگر است . و در نهایت اینکه تغییر را باید به صورت اجتناب ناپذیری از خود آغاز کنیم .

November 1

سلام. آقای شریعتی به سوال داشتم در رابطه با نظام و آرمانگرایی. حقیقت اش اصلا اطلاعاتی در مورد سیستم های اقتصادی ندارم به نظر شما از نوع سیستم های اقتصادی اختراع شده تا به حال بهترین نوع اش که ماندگ باشد کدام است؟
و خیلی ها طرفدار نظام سرمایه داری اند و دلیلشون زینای رشد و پیشرفت اخیر برای انسانها و خیلی ها هم ضد سرمایه داری اند.
و به نظر شما بهترین اش تا بحال کدامه؟
و اگر از کجا میشه نوع سیستم نظام اقتصادی کشورت رو بدونی؟

edited 8:08 PM

من از اقتصاد هیچی نمیدونم و هیچکدام از نظامهای اقتصادی موجود را درست و انسانی نمیدانم 9:34 PM ✓✓

آقای شریعتی به نظر شما درستش چیه و چه نوعی 9:37 PM

myrecord1.wma
2.3 MB

9:58 PM